

شبان بزرگ امید

عبدالعلی دست‌غیب

این‌هاست:

آوا، ۱۳۳۶ - آرش کمانگیر، ۱۳۳۸ - خون سیاوش، ۱۳۴۱ - سنگ و شبنم، ۱۳۴۵ - با دماوند خاموش، ۱۳۴۵ - خانگی، ۱۳۴۶ - به سرخی آتش، ۱۳۵۵ - از قرق تا خرومخوان، ۱۳۵۷ - آمریکا آمریکا، ۱۳۵۸ - چهل کلید، ۱۳۶۰ - مهره سرخ، ۱۳۷۲

قضاوت‌های متضاد

درباره این شاعر قضاوت‌های متضادی دست داده‌اند. بعضی ناقدان وی را شاعری سطحی، خوش خیال و سطحی و جزم‌اندیش دانسته‌اند که بلندگوی باور معینی است و در این باور زندانی شده است، و بعضی دیگر او را در زمره شاعران بزرگ معاصر ایران شمرده و گفته‌اند: «زمین او را به خود می‌کشد ولی او جانش در گرو گرایشی است که [رو] به سوی خورشید دارد. در کشاکش همین فرو کشیده شدن و میل به بالیدن است که درخت ریشه‌اش را سخت‌تر و شاخ و برگش را انبوه‌تر می‌کند.» و دیگری می‌گوید: «آثار کسراییی در زمره «ادبیات عصر شب» است و در اشعار جدیدش پُر از صید عناصر شاعرانه... ولی شاعر پیوسته برتری و پیشینه بودن درون مایه فکری و پنداری را بر پوسته و نما و ساختار - که در جای خود اهمیتی بدون تردید دارد - به فرمان سرشت بیش مردمی و انقلابی خود مراعات کرده و شاعرانه بودن را با در خدمت تکامل تاریخی بودن هم آویز ساخته است.»

این قضاوت‌ها زیاد چنگی به دل نمی‌زند. وقتی مخالف شاعر حرف می‌زند اشعار کسراییی را انشاء منظوم نام می‌نهد و وقتی موافق به قضاوت می‌نشیند، اشعار کسراییی را در خدمت تکامل تاریخی و خود او را بزرگ‌ترین شاعر سیاسی و اجتماعی معاصر ما می‌بیند. اختلاف عقیده و قضاوت درباره کسراییی به اندازه‌های زیاد است که خواننده را حیران می‌کند. او در جایی انشاء منظوم‌نویس و سیاسی‌نویس سطحی است و در

جای دیگر از پیروان موفق نیما و از شاعران بزرگ معاصر.

این قضاوت‌های متضاد در کتاب کامیار عابدی کنار هم چیده شده است و می‌تواند زمینه قضاوت درست یا درست‌تری را بدست دهد. در مثل ناقدی درباره اشعار او از جمله «خانگی» می‌نویسد: در شعرهای خانگی نیتی نهفته است نه آن چنان نهفته که نهانی تأثیر بگذارد. بلکه نیتی پنهان شونده همچون کبک در برف. این نیت تغییر است. تغییر یا تنوعی در مضمون‌ها. دست‌اندازی به محسوسات زندگی. بهره‌جویی از آن چه برای انسان مانوس است. یعنی لقاء فکری شاید بیگانه از طریقی آشنا. چنانکه بخواهند داروی تلخ سلامت را در شکم خروس قندی به دست کودک بدهند. اگر کسراییی در این ترفند طیبانه توفیق می‌یافت، حافظی بود در زمانه خود اما نشانه توفیق آن قدر نامحسوس است که آن را نمی‌توان دید یا دیدنی دانست.

از دیدگاه من کسراییی شاعری است که درست در قطب متضاد نصرت رحمانی قرار می‌گیرد. رحمانی در اشعارش هیچ نقطه روشنی نشان نمی‌دهد و نگاهش دقیقاً متمرکز بر تاریکی است. از نظر او نه دوستی و مهربانی و آینده‌ای روشن معنایی دارد نه تکامل تاریخی و اجتماعی. میعاد آدمیان در لای و لجن است و زندگانی بازی شومی است که انسان‌ها بی‌اختیار وارد آن می‌شوند و دار و ندار خود را به گرو می‌گذارند و جز باخت نصیبی ندارند. پنجره‌ای در شهر مُردگان باز نیست، همه جا باز نیست، همه جا شب است و در پی هرگام چنبر دامی تعبیه شده است و آدمی سرانجامی جز مرگ ندارد:

چهار تاول چرکین / بدوز بر کفنت / و شاد و خوش بخرام / به‌گرد گورستان. (در چنگ باد، ۷۵، تهران، ۱۳۶۹) و کسراییی می‌گوید: شاعر آینده شعری خواهد سرود که بهار پاد را در سینه می‌اندوزد، چشمانش، سکوت ساحل تاریک را نمی‌پوید. او مبشر پیروزی و آینده‌ای روشن است:

نگار من / امید نو بهار من / لبی به خنده باز کن / بین

سیاوش کسراییی در کشاکش بین تغزل و حماسه و پس از سرودن اشعار بسیار در این دو سبک به پایانی غم‌انگیز رسید. غم‌انگیز هم از چشم‌انداز خودش و هم از چشم‌انداز شعرش. او در جوانی به فلسفه‌ای اجتماعی دل بست و در پی آن راه افتاد و خود و شعرش را وقف آن کرد و در پیروی دریافت که راه را عوضی آمده و در پی سراب دویده است. او نمونه آن هنرمندانی است که در عالم نظر خوب پیش می‌تازند اما در عرصه عمل لنگ‌لنگان پیش می‌روند و به سر در می‌افتند و سپس فغان می‌کنند:

در پشت سر مخاطره، در پیش رو هلاک
مرغ هوا گرفته و پابستگی به خاک،

براشتیاق جان

سَدی ز پیش و پس!

«شبان بزرگ امید» (در مطالعه زندگانی و آثار سیاوش کسراییی) نوشته کامیار عابدی (۱۳۷۹)، روایت این ماجرای دردناک است. به روایت این کتاب، کسراییی (فرزند رحیم کسراییی که کارمند فرمانداری اصفهان بوده) در سال ۱۳۰۵ در اصفهان به دنیا آمد. خانواده او به شعر و ادب علاقه داشتند و عموی سیاوش، عبدالکریم با عارف، بهار و عشقی دوستی داشت و گاه نیز شعری می‌سرود. خانواده کسراییی پس از به دنیا آمدن سیاوش به تهران آمدند و سیاوش در این شهر زیست و درس خواند و از دانشکده حقوق فارغ‌التحصیل شد. کارمند چند اداره از جمله کارمند بانک ساختمانی (وزارت آبادانی و مسکن بعدی) بود، شعر سرود، وارد حزب و مبارزه شد. سرانجام از ایران مهاجرت کرد و پس از گذراندن دوره‌ای بیماری قلبی به عمل جراحی تن در داد و اندکی بعد در نوزدهم بهمن ۱۳۷۴ بدرود زندگانی گفت.

او در سال ۱۳۴۱ با مهری نودری ازدواج کرد و نتیجه این ازدواج دو فرزند بود؛ بی‌بی متولد ۱۳۴۴ مانلی متولد ۱۳۴۷. مهم‌ترین آثار شاعرانه او

مردم یعنی حکومت عده کمی از رهبران منتخب مردم. اقلیتی ممتاز، رهبری اکثریت را در دست می‌گیرد، اقلیتی از کارگران پیشین زیرا همین که کارگران حاکم شوند دیگر کارگر نخواهند بود.

مارکس: همچنان که اخلاف ابزار ساز امروزی به محض این که عضو شهرداری شد دیگر سرمایه دار نیست. با کونین پاسخ می‌دهد: کارگران حاکم شده، همه جهان کارگری را به طور کلی از بالا نگاه خواهند کرد. اینان دیگر نماینده مردم نخواهند بود بلکه نماینده خود می‌شوند و داعیه دار حکومت. کسی که در این باره تردید کند هیچ چیز از طبیعت بشری نمی‌داند. (مجله بخارا، ترجمه دکتر مصطفی رحیمی، ۲۵۳، شماره ششم، خرداد و تیر ۱۳۷۸)

اگر کسرای اندکی درباره اوضاع اجتماعی سرزمین خود و طبیعت بشری دقت می‌کرد و هنر خود را بی دریغ در خدمت حزب نمی‌گذاشت و به استقلال به فعالیت اجتماعی و ادبی دست می‌زد، می‌توانست هم اشعار بزرگی بسازد و هم در تراز

سلطان پور، کوش آبادی و... این بود که در جوانی وارد عرصه «شعر سیاسی سرودن» شدند و شعر را وسیله‌ای دانستند برای واقعیت یافتگی جامعه‌ای سوسیالیستی و به دور از ظلم و خودکامگی یعنی مفتون مطلق‌گرایی گشتند و گمان بردند «حزب» و «مبارزه» می‌تواند یک شبه دنیا را کن فیكون کند و کویرهایی را به کشتزارهای گل افشان مبدل سازد. البته این آرزویی دیرینه سالی است که بعضی از انسان‌ها به تکامل فردی و اجتماعی دل بسته‌اند و می‌خواهند با تلاش و کوشش و حتی به وسیله قوه قهریه «فردوس» آرمانی را به روی کره زمین بیاورند و این گروه تا آن جا که صادقانه کار کرده و رزمیده‌اند در پیشرفت انسان مؤثر بوده‌اند اما گروهی از ایشان دچار این خطا شده‌اند که برای رسیدن به هدف هر وسیله‌ای را جایز دانسته‌اند یعنی باور داشته‌اند که برای واقعیت دادن به ضد خودکامگی، می‌توان خودکامگی کرد و برای رسیدن به صلح باید جنگید! و از این مهم‌تر انسان را موجودی تک‌ساحتی

دانسته‌اند و به سیاه و سفید بودن مطلق باور آورده‌اند که در مثل طبقه کارگر مظهر عدالت و خوبی است و سرمایه دار مظهر شرارت و بدی. گفتگویی بین مارکس و با کونین در گرفته است که بسیاری آموزنده است.

مارکس درباره دولتی که پس از پیروزی کارگر بر سرمایه دار بر سر کار می‌آید خوش بین است. در این زمان تسلط طبقاتی از بین می‌رود اما با کونین در این زمینه بدبین است و می‌گوید به هر حال اگر دولت وجود داشته باشد فرمانروا و برده هم خواهد بود. مارکسیسم بر سر یک دوراهی است که هر دو به بُن‌بست می‌رسد اما تصور می‌کند راه به آسانی باز می‌شود. می‌گوید حکومت

چگونه از گلی / خزان باغ ما بهار می‌شود. یا:

هر شب ستاره‌ای به زمین می‌کشد و باز این آسمان غمزده غرق ستاره‌هاست.

رحمانی در «عصر شب» بسر می‌برد اما این عصر شب دیر پاست و تحولی اجتماعی نیز نمی‌تواند ماهیت آن را عوض کند. کسرای نیز زاده «عصر شب» است اما در هر چه می‌نگرد نور و رویش حیات و روشنائی خورشید و ستاره می‌بیند. در هر دو شاعر استعداد شاعری و نیروی تخیلی نیرومند است اما در هر دو پای کار از جایی می‌لنگد. هر دو اشعار خوبی سروده‌اند اما هر دو به قطب افراط و تفریط رفته‌اند. آنچه در این هر دو شاعر کم است منطق و دیالکتیک واقعی است یعنی آن منطقی که به روشنی در این مصراع حافظ به روشنی آمده است: در این چمن گل بر خار کس نچید آری!

کار کسرای در جای دیگری نیز لنگ می‌زند. او ایس‌دولوی اجتماعی را نمی‌آزماید، مصرف می‌کند، با آن ور می‌رود، و در این عرصه تفتن می‌کند. تجربه اجتماعی او اندک است، روحیه اشرافی دارد و به نظر من اشعار سیاسی او اساساً چنگی به دل نمی‌زند. مقاله‌نویسی و شعار حزبی است که همان روزها هم ریشش در آمده بود، نهایت این که شاعر این را نمی‌دانست. بهترین نمونه اثبات این دعوی قطعه «قصیده دوازده رنج تا رستاخیز» (۱۳۵۷) است که در آن شاعر آشکارا در سطح قضایا می‌چرخد و گول ظاهر را می‌خورد: از خانه بیرون زدم / تنها / که در خود نمی‌گنجیدم / چنان که جمعیت در خیابان و / خیابان در شهر نه / دل کاسه / حوصله دریا را نداشت.

خواننده وقتی این قطعه را می‌خواند تعجب می‌کند که چگونه شاعری پس از سی سال کار سرودن شعر و آفرینش قطعه‌هایی مانند «غزل برای درخت» به این جا و به این بحر طویل رسیده است. موج جمعیت شاعر را با خود برده است و او گمان می‌کند که به بهار و آزادی رسیده است. «پابلورودا» می‌گفت شعر سیاسی سرودن از سرودن دیگر انواع شعر دشوارتر است و همیشه به شاعران جوان سفارش می‌کرد که از شعر سیاسی سرودن دست بکشند و تا زمانی که پنجه و مجرب نشده‌اند به این کار نپردازند. عیب کسرای و سعید

مؤسسه فرهنگی آموزشی



زبان سارا



لما یبنده انحصاری دانشگاه آکسفورد (OUP) و مرکز آموزش و آزمونهای اتاق

بازرگانی لندن (LCCI)

آمادگی خود را جهت ارائه خدمات ذیل اعلام می‌دارد:

- دوره مهارتی کاربردی مترجمی زبان انگلیسی با مدرک وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
- کلاسهای مکالمه ۱، ۲ و ۳ روز در هفته
- کلاسهای مکالمه گرامر ۳ روز در هفته
- کلاسهای مکالمه زبان فرانسه ۳ روز در هفته
- کلاسهای تک‌جلسه موضوعی زبان انگلیسی
- تورهای آموزشی - تفریحی نهم‌روزه و یک‌روزه به زبان انگلیسی
- کلاسهای تلفظ و آواشناسی زبان انگلیسی
- برگزارکننده انحصاری آزمون ELSA و سایر آزمونهای اتاق بازرگانی لندن LCCI
- با اعطای دیپلم رسمی از انگلستان (معتبر در ۸۰ کشور جهان و مورد قبول بیشتر دانشگاههای اروپا)
- عرضه‌کننده جدیدترین کتب، نوار و فیلمهای آموزشی از دانشگاه آکسفورد
- تنها سازنده لابراتوارهای کامپیوتری و الکترونیکی زبان به تأییدیه سازمان پژوهشهای علمی و صنعتی ایران و تنها صادرکننده سیستم لابراتوار زبان به خارج از کشور

دفتر مرکزی: تهران، خ انقلاب، ابتدای وصال شیرازی، پلاک ۲۷

تلفن: ۰۲۰۵-۶۶۶۸۲۰۵-۶۶۶۲۶۱۲-۶۶۶۲۲۷۰-۶۶۶۱۷۱۱۹-۶۶۶۲۱۵۲ فاکس: ۶۶۶۲۱۵۲

Email: zabansara@ravan.com

انخوان و فروغ قرار گیرد اما قادر به این کار نشد زیرا نگاهش کاملاً متوجه جهان بیرون بود. به جای این که خودش را بسازد می خواست جامعه ساز باشد، به عوض این که خود بنشیند و با حوصله آثار متفکران اجتماعی و سیاسی را بخواند و مارکسیسم را درست و راست و با نظر انتقادی مرور کند و بسنجد، می کشید به مقاله های عوام فریبانه و دست چندم سران حزب تکیه کند و جهان و تاریخ جهان را از این روزنه های تنگ ببیند و به تعریف آن ها از اشعار خودش دل خوش کند. اما روزی همین شاعر خود را در گرداب می بیند، سر بر می دارد و به اطراف می نگرد و پی می برد که کارش درست نبوده. «در مهره سرخ (دفتر شعر، وین، ۱۳۷۲)، سخن از خطای خطیر نیکخواهانی است که شیفتگی را به جای شناخت در کار می گیرند و با دانشی اندک تا مرزهای تباهی می رانند و اینک تاوان های سنگینی که می بایدشان پرداخت. از که بنالیم؟ پراکندگی میوه آن تلخ دانه هایی است که خود بر این زمین افشانده ایم و اکنون بارور شده است.» (مهره سرخ، ص ۵ تا ۷)

این اعتراف به اندازه کافی گویا نیست؟ به صد زبان خطای سیاسی شاعر را باز نمی گوید؟ ای کاش شاعر از آزمون های کودتای مرداد ۱۳۳۲ و همانند های آن عبرت گرفته بود و عنان زندگانی و شعرش را به دست معرکه سازانی مانند کیانوری نمی سپرد تا او را به هر جا که می خواهند بکشند و ببرند و بعد خود توبه کنند و از تنگناها به سلامت بجهند و پیروان ساده دل را در کویرهای فریب و شکست رهاکنند و بعد عالی جنابانه بگویند: حالا خود دادید. بنده مسئول آن نخواهم بود.

ترقی معکوس!

کسرایبی در زمینه ساختار و سازمان سازی اشعارش نیز دقت کافی نداشت. در کنار ابیات درخشانی مانند:

اما درون باغ

همواره عطر باور من در هوا پراست.

(با دماوند خاموش، ۸)

یا:

رنگ چه ای در بچه های پراز مهر

رنگ چه ای ای دو چشم روشن زیبا

کسرایبی شاعر تغزل و غناست و به نظر می رسد که در سرودن اشعار سیاسی او، نوعی اجبار در کار بوده است

کمانگیر» دیده می شود. کسرایبی به علت ناآشنایی با عروض شعر فارسی بیشتر از وزن های ساده بهره گیری می کند که بیشتر در ماهیت متناسب با ترنم و ترانه و تغزل است. اشعار غنایی او در این وزن ها خوب جا می افتد اما همین که او به اشعار دراماتیک یا سوگندنامه ای می رسد، این اوزان دیگر کارایی ندارند و مضامین حماسی یا تراژیک را مست می کنند. در مثل منظومه «آرش کمانگیر» با این سطرها آغاز می شود:

برف می بارد

برف می بارد به روی خار و خار سنگ

کوه ها خاموش

دره ها دل تنگ

راه ها چشم انتظار کاروانی با صدای زنگ.

(آرش کمانگیر، ۴۱، تهران ۱۳۶۰)

این شعر در بحر رمل است، به این صورت: سطر نخست: فاعلاتن، سطر دوم: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن، سطر سوم و چهارم: فاعلاتن، سطر پنجم: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن. بعد در شعر این سطرها می آید که باز در بحر رمل است:

کم کمک در اوج آمد بیج بیج خفته

خلق چون بحری برآشفته.

اما سطر سوم و چهارم و پنجم: به جوش آمد خروشان شد به موج افتاد به بحر هزج (مفاعیلین) می رود و در سطر ششم می گوید:

بُرش بگرفت و مردی چون صدف از سینه بیرون داد.

(همان، ۴۸)

بُرش بگرفت (مفاعیلین) در بحر هزج است و (... از سینه بیرون) در بحر رجز: مستفعلن، است.

می بینیم که شاعر برخلاف سفارش های نیما از بحر اصلی منحرف شده و تونیک شعر را رعایت نکرده است. البته باید گفت که شاعر در برخی جاها از عهده سرودن اشعار آزاد عروضی نیما برآمده و از لحاظ وزن شعری بی نقص ساخته مانند شعر «پس از من شاعر می آید» که در بحر هزج است (مفاعیلین مفاعیلین) و استفاده از هجاهای کوتاه و بلند در آغاز سطرها درست صورت گرفته و در سراسر قطعه «تونیک» رعایت شده اما در بیشتر اشعار او از جمله در قطعه «کلید» آموزش های نیما نادیده گرفته شده. در این شعرها مضمون و آهنگ و وزن

رنگ چه ای ای چکیده های زمرد

رنگ چه ای ای شراب سبز فریبا؟

ابیات ساده و عادی - می بخشید - بند تنبانی در شعرش زیاد است مانند این:

می دوم در هر خیابان

کوچه و پس کوچه های تنگ سر درگم

بانگ بر می دارم از شادی

آی مردم! نامه مردم.

(چهل کلید، ۱۱۶)

در این شعر (!) شاعری که به گفته آن ناقد «می توانست در عالم خود حافظی باشد!» تبدیل به روزنامه فروش حزب شده است. البته این را می گویند ترقی معکوس!

در بیشتر نقدهایی که درباره اشعار کسرایبی نوشته شده - حتی در نوشته طرفداران او - به سهل انگاری های او در حوزه ساخت و پرداخت شعر اشاره کرده اند اما در هیچ یک از این انتقادات و وا کاوی ها به بحث فنی نپرداخته اند و غالباً کلی گویی کرده و گذشته اند. ما هم در این جا مجال چندانی نداریم که به طور گسترده به نقص های وزنی و بیانی اشعار کسرایبی بپردازیم اما می توانیم به دو نقص عمده کار او در این زمینه اشاره کنیم.

نخستین نقص کار او در به کار گرفتن وزن و به طور عمده در به کار گرفتن وزن آزاد عروضی نیمایی است که حتی در اشعار خوب او مانند «آرش

هماهنگ نیست، مضمون آنها نیز تکه تکه است و انسجام معنایی و گاه انسجام لفظی ندارد. تقسیم‌بندی سطرها غلط است. شاعر چیزی می‌گوید و باید دنباله آن مطلبی باشد اما در سطر بعد این مطلب مسکوت می‌ماند و شاعر به سراغ مطلب دیگری می‌رود و غالباً در کار درست کردن پایان‌بندی شعر - که گاهی با قافیه منظم و گاه با قافیه غیرمنظم باید تمهید شود - در می‌ماند. به نظر می‌رسد که او گاهی به تاثیر گلچین گیلانی بحر طویل می‌سازد.

نقص دیگر شعر کسرایی بی‌دقتی او در کار برد کلمه است:

هرگام / بر راهی واحد می‌دوید
(شبان بزرگ امید، ۱۷۳)

«ی» آمده در راهی خود یاء وحدت است و کلمه «واحد» حشو است.

با غنچه مشت‌های سفید. (همان، ۱۷۳)

«غنچه مشت» استعاره خوبی نیست و تناسبی بین مستعار متنه و مستعار له وجود ندارد.

ای راه بی‌درنگ.

(همان ۱۶۰)

راه بی‌درنگ تعقید لفظی و معنایی دارد. یعنی راهی که در آن درنگ نمی‌توان کرد!؟

رعایت نکردن تناسب لفظ و معنا و آهنگ و لحن و درونمایه شعر، در شعر خوب «آرش کمانگیر» نیز دیده می‌شود. در مثل هنگامی که آرش از کوه بالا می‌رود تا جانفش را در چله کمان بگذارد و به آن سوی جیحون پرتاب کند، به جای این‌که حالات خود را با آهنگی دراماتیک و تکان‌دهنده بیان کند، سرخوشانه مثل این‌که به مجلس میهمانی می‌رود، رجز می‌خواند و شعار می‌دهد و در نتیجه شعر دراماتیک به ملودرام تبدیل می‌شود و همه تاثیر حالت دراماتیک از دست می‌رود.

عیب اشعار کسرایی را جمله بگفتیم اما اکنون باید هنرش را نیز بگوییم. کسرایی دارای تخیلی اخلاقی بود. اشعار نخستین او مانند «رقص ایرانی» در رده بهترین اشعار معاصر است. این شعر و اشعاری مانند «غزل برای درخت» جوشش زندگانی شاعری نغزگوارا نشان می‌دهد. اوصاف و استعاره‌های این اشعار بکر و

آفرینشگرانه است. در «رقص ایرانی» وزن ساده، کوتاه و مترنم شعر و تناسب آن با موضوع و حالات رقصنده کامل و یادآور بهترین تغزلات شعر فارسی معاصر است:

چو گل‌های سپید صبحگاهی
در آغوش سیاهی
شکوفه شو.

*

به پا بر خیز و پیرامن رها کن
گره از گیسوان خفته واکن

فریبا شو
گریزا شو

چو عطر نغمه‌گز چنگم تراود
بتاب آرام و در ابر هوا شو.

(شبان بزرگ امید، ۱۵۲)

اساساً کسرایی شاعر تغزل و غناست و به نظر می‌رسد که در سرودن شعر سیاسی او نوعی اجبار در کار بوده است. البته روحیه تغزلی و رومانیتیک او

در اشعار سیاسی وی نیز دیده می‌شود. او شاعری

است با زبانی لطیف و قلبی

مهربان که ناخواسته وارد

عرصه نبرد شده است اما در

این عرصه در خانه خودش

نیست. زیباترین

سروده‌های او همانا اشعار

غنائی او هستند. در مثل

غزل برای درخت: «یکی

از اوج‌های نادره شعر

کسرایی است و بالندگی

فکری و زبانی گسترده‌ای

در آن نمود یافته است،

باشور و حرکتی کیهانی، در

کنار همذات شدن با

طبیعت، با سنگ و با باد.

مانند سن فرانسیس

آسیسی، قدیس قرون

وسطی که از «برادر سنگ و

برادر ابر» سخن می‌گفت.

(شعر بسی دروغ، شعر

بی‌نقاب، دکتر زرین‌کوب،

(۱۷۸)

هم چنین در وصف شور و شوق انقلاب و تظاهرات خیابانی - گرچه وزن و آهنگ شعر تغزلی است - بیان شاعرانه و ابتکاری است:

بر بوم سرخ‌فام خیابان
گل‌گل شکوفه‌های آتش و دود است.

(تراشه‌ها، ۳۹)

مجموعه‌های «آوا»، «سنگ و شبنم» و «با

دماوند خاموش» بیشتر در بردارنده اشعاری هستند

غنائی با زبانی استعاری و تصویری. این اشعار تا

آن‌جا که پیراستگی زبانی دارند و با استعاره‌ها و

تشبیهات نو، زیور یافته‌اند، در خور توجه‌اند و

بسیار تصویری و زیبا از آب در آمده‌اند.

کنار چشمه‌ای بودیم در خواب
تو با جامی ربودی ماه از آب

چو نوشیدیم از آن جام گوارا
تو نیلوفر شدی من اشک مهتاب.

(شبان بزرگ امید، ۸۷)

دوره‌های صحافی شده مجله گزارش
برای آرشیو کردن مطالبی که
یکبار آنرا خوانده‌اید و
برای مراجعات بعدی به آن نیاز دارید
هر دوره ۴۰۰۰ ریال
لطفا در خواست خود را
با نام‌بر ۸۸۳۲۳۶۱
یا صندوق پستی ۵۴۶۷ - ۴۱۵۵ تهران
ارسال نمایید.

در این گونه اشعار، کسرایی چکیده، نغز و مؤثر سخن می گوید و شعرش از لحاظ ایماژ (تصویر) و حضور عناصر زندگانی در این تصاویر، رنگین، شاداب و بسیار زیباست.

●●●

در کتاب «شبان بزرگ امید» کامیار عابدی آگاهی زیادی درباره کسرایی و شعر او در دسترس خواننده گذارده شده و تدوین داوری های ناقدان در آن نیز خوب است اما عیب آن این است که نویسنده در کتاب حضور ندارد یا کمتر حضور دارد، یعنی خواننده درست متوجه پایگاه نویسنده و اصول زیبا شناختی او نمی شود و نقل داوری های دیگران به تکرار، راه را بر داوری زیبا شناختی نویسنده بسته است. امید است که کامیار عابدی که در کار نقد شاعران معاصر به جد می کوشد، در آثار دیگر خود ساختار و زبان و بیان شاعران را با واژگان فنی تر و دقتی بیشتر بشناسد و بشناساند و از چشم اندازی نو تر به قضا یا بنگرد. استعداد و تلاش بی وقفه او در زمینه نقد ادبی گواه بر این است که او می تواند در این زمینه هم آثار بهتری به وجود آورد و هم راه های نوتری بیماید.

در پایان این نوشتار دو شعر برگزیده از سیاوش کسرایی را تقدیم دوستداران او و شعر نو می کنیم:

غزلی برای درخت

تو قامت بلند تمنای ای درخت

همواره خفته است در آغوش آسمان

بالایی ای درخت.
دستت پر از ستاره و جانت پُر از بهار
زیبایی ای درخت.

وقتی که بادها

در برگ های درهم تو لانه می کنند

وقتی که بادها

گیسوی سبز قام تراشانه می کنند

غوغایی ای درخت

وقتی که چنگ و حشی باران گشوده است

در بزم سرد او

خُنیاگر غمین خوش آوایی ای درخت

در زیر پای تو

اینجا شب است و شب زدگانی که چشمشان

صبحی ندیده است.

تو روز را کجا؟

خورشید را کجا؟

در دشت دیده، غرق تماشایی ای درخت

چون با هزار رشته تو با جان خاکیان

پیوند می کنی

پروا مکن زرعد

پروا مکن ز برق که بر جایی ای درخت

سر برکش ای رمیده که همچون امید ما

با مایی ای یگانه و تنهایی ای درخت

گل های ... سپید

شبهاکه ستاره هم قرقری خفته است

گل های سپید باغ بیدارند
شبهاکه تویی بهانه می گریی
شبهاکه تو عطر شعرهایت را
از پنجره ها نمی دهی پرواز

●●●

گل های سپید باغ بیدارند
شبهاکه دل تو با غمی مأنوس

پیوندی تازه می زند بنهان

شبهاکه نسیم هم نمی یآرد

از دره مه گرفته هیچ آواز

●●●

در زیر دریچه تو بیدارند

گل های سپید باغ خواب آلود

شبهاکه تو عاشقانه می خوانی

شبهاکه چو اشک تو نمی تابد

یک شعله، درین گشاده چشم انداز

●●●

این باغ و بهار خفته را هر شب

گل های سپید باغ بیدارند

شبهای دراز بی سحر مانده

شبهای بلند آرزومندی

شبهای سیاه مانده در آغاز

●●●

شبهاکه تو عاشقانه می خوانی

شبهاکه تویی بهانه می گریی

شبهاکه ستاره هم فرو خفته است

گل های سپید باغ بیدارند

جان تشنه صبح روشنی پرداز

مجله دام و کشت و صنعت

از سراسر کشور همکار مطبوعاتی با درآمد مکفی در زمینه
تهیه گزارش های کشاورزی، دامپروری، صنایع غذایی، ماشین آلات
کشاورزی و سایر رشته های مرتبط می پذیرد

لطفاً مشخصات و سوابق کاری خود را با نمابر ۸۸۳۳۳۶۱ (ارسال نمایید).